

روی این کار می‌کردیم. خلاصه یک آقای نصیر بود در منزل آقای نجفی. او فهمید که ما برای چه آمده‌ایم و مار راه نمی‌دادند. آخرش رفتیم پیش آقای نجفی و شهادت دادیم، من و آقای رهبر و آقای برقمی که این رضا، چنین و چنان است و آقای نجفی آن شب را گفت: آقا نصیر تو [تکبیر] بگو. فردا شب دیدیم باز رضا آمد. رفتیم نزد آقا نجفی اعتراض کردیم، ایشان گفتند آمده پیش آقای نجفی توبه کرده، این مسئله که با این سفت و سختی ما رفته بودیم شهادت جمعی داده بودیم و این‌ها فقط یک شب قابل احترام بود و بیش از آن دوام نیاورد.

البته باید اضافه کنیم که شبیه جلسات دعای توسل قم در آن ایام در مشهد نیز برگزار می‌شد، به نیت نجات امام از تبعید و بسیار مؤثر بود و ساواک حساس شد و شروع کرد به دستگیری و گرفتن اعضای مؤثر آن. از جمله من یادم است که شخصی به نام نورالدینی بود که داماد شیخ زین‌الدین سیستانی بود یک شب او را گرفتند. آن وقت ساواکی‌ها برای جلوگیری از اعتراض مردم در یک آن در همه حرم شایع کردند که طلبه‌ای به دنبال زنی بود و او را گرفته‌اند. این شایعه دروغ چنان اثر کرد که هیچ کس نتوانست حرف بزند. یک شب شخصی به نام حشمت داماد این رازی باجناب ابطحی را گرفتند. یک شب هم این عماد شریفی را گرفتند و فوراً شایع کردند یک نفر قاجاق می‌کرده و او را گرفته‌اند. به هر حال آن جلسه را نیز ساواک از هم پاشاند. من یادم هست که یک شب دیگر فرد شاخصی نبود که دعای توسل را بخواند و من (عبائی) خواندم.

۹- خاطرات عبائی از زندان و تبعید خود

اشاره‌ای به زندان قبل از تبعید

البته من قبل از تبعید شدنم یک مرتبه زندان رفتم. آن هم به دنبال یک سلسله فعالیت‌هایی بود که انجام می‌گرفت در حوزه. از تکتیر اعلامیه، تشکیل جلسه سخنرانی و تشکیل مجلس فاتحه گرفته تا مسائل دیگر. من برای یک مجلس فاتحه‌ای صاحب مجلس شدم، چون کسی حاضر نبود آنجا دم در بنشینند. مجلس فاتحه برای یک عده‌ای از شهیدان بود و من در آنجا بودم، عکس برداری هم کردند و مرا شناختند و بعد مرا گرفتند. این اول مرتبه‌ای بود که من دستگیر شدم. در آنجا ما حدود دو ماه، یا سه ماه، دو ماه، شاید. در قم در زندان شهربانی قم بودیم و بیست روز هم در زندان

قرلقلعه بودیم. و بعد از زندان قرلقلعه آزاد شدم.

من خاطرات زندان هم سیاسی، هم غیرسیاسی دارم. از جمله از خاطرات سیاسی زندان این است که، در زندان قم با این‌که بیش از صد نفر از قاجاقچی‌ها و دزدها و البته متهم به قاجاق بودند که پرونده این‌ها رو نمی‌دانم متهم به دزدی و سرقت و دزدی و سرقت و قاجاق و امثال این‌ها بودند، زندگی ما طلاب در آن‌جا خیلی در آن مردم سازنده بود اولاً این‌که ما در صبح‌گاه شرکت نمی‌کردیم خوب آنها در صبح‌گاه ناچار بودند شرکت کنند و ما طلاب با این‌که تعدادمون هم خیلی نبود، متفق‌القول شده بودیم و در صبح‌گاه شرکت نمی‌کردیم ما را از زندان عمومی به خاطر همین امر آوردند در زندان انفرادی دو مرتبه و خیلی شرایط سختی بود. محل زندان نبود. محل کتافت و این‌ها و زباله و نفرت بود. برادرهای طلبه جوان‌تر رو شلاق زدند که بایستی بروند صبح‌گاه ولی این سبب شد که عده‌ی دیگری هم نرفتند از همین مردم معمولی رفتند به صبح‌گاه، و زمینه اعتصاب داشت در زندان فراهم می‌شد. و اعتصاب غذا و این‌ها بعد به ناچار موافقت کردند که ما در صبح‌گاه شرکت نکنیم ولی ما را بندها را از آنها البته جدا کردند در دو ماهه‌ای که ما بودیم در زندان. مطلبی را هم در پرائنزه بگویم و آن این‌که آن زمان من خیلی خوب حس کردم که وضع زندان‌های سابق نه تنها مفید نبود برای ارشاد بزهکاران، بلکه کلاس آموزش بود. من خوب مشاهده می‌کردم که می‌نشستند پهلوئی هم و به نقاط ضعفی که در سرقت و غیرذک داشتند به هم راهنمایی می‌کردند. بعضی هم از دوستان ما که الان هم هستند، و در دوران انقلاب هم بعد از زندان به ما کمک می‌کردند هم از نظر نیروی مالی و هم از نظر نیروی انسانی در همان زندان با ما دوست شده بودند. اینها متهم بودند و اتهاماتشان هم ثابت نشده بود ما روی اینها کار کردیم و لذا بعداً هم با من بودند.

تبعید بزرگان حوزه و نقش مثبت گروه ضربت در غیاب آنان

در تبعیدی سوم یا موج تبعیدی سوم که ۲۶ نفر را از حوزه علمیه قم تبعید کردند. حالا یا به بهانه کشتن آن پاسبان بود یا به بهانه‌ی ناامنی‌هایی که به دنبال ماجرای شهید جاوید خود دستگاه بوجود آورده و ایجاد کرده بود، به هر حال آنان را تبعید کردند و حوزه قم با خلاء رهبری مبارزه مواجه شد. در آن‌جا دو تا فاجعه برای حوزه بود که من معتقدم که این گروه ضربت با تمام ضعفی که داشتند و مشکلاتی که داشتند، این دو تا خلاء را توانستند تا حد زیادی پُر کنند. خلاء اول یا به

تعبیر دیگر فساد اول حاکمیت روحانیت مرتجع و متحجر در حوزه بود.

به جهت این‌که امام نبود، آیت‌الله منتظری هم تبعید بود. آقای ربانی زندان بود و اکثر شخصیت‌های انقلابی یا تبعید بودند یا زندان بودند، یا فراری بودند که احتمال می‌دادند آن‌ها را بگیرند و لذا اوضاع افتاده بود به دست سیدمهدی (یکی از آفازاده‌های معروف قم در آن زمان). و یک عده دار و دسته‌های او در یک شرایطی که هیچ قدرت روحانی نبود آن‌وقت این‌ها فعال بودند. عجیب این است بعد از رفتن اکثر این تبعیدشدگان بصورت ظالمانه از حوزه حالا دیگر این‌ها شدند میدان‌دار و دنبال ماجرای شهید جاوید را همین‌ها کش می‌دادند و کشانده بودند به اصفهان. در خود قم هم باز ادامه می‌دادند و به بهانه شهید جاوید همه چیز می‌گفتند. خوب، از آقایان کسی هم نبود که دفاع بکند، این یک خلائی بود و یک فساد بود که در حوزه حاکم بود.

مسئله دوم این‌که از وارثین انقلاب و یا انقلابیون کسی نبود که در مناسبت‌ها مثلاً فرض کنید ۱۵ خرداد یک سخنرانی بکند یا در جریان دیگری یا، سالگرد شهیدی بیاید یک سخنرانی بکند و به جهت این‌که باز دولت کار خودش را کرده بود و شخصیت‌های انقلابی را به زندان انداخته بود، کسی هم نبود که انقلاب را اداره کند. در این بحبوحه و وانفسا بود که این گروه ضربت که مولود طبیعی این حالت بود، در واقع هر دو برنامه را نمی‌خواهم بگویم به خوبی ولی تا حد زیادی انجام داد. حالا با تمام ضعفی که این‌ها داشتند، اما در مقابل آن روحانیت مرتجع و متحجر این‌ها با چند تا خلاصه‌لت و پار کردن و کتک زدن که سیدمهدی گلپایگانی را زدند و یک چند نفر دیگر را از ایادی یکی هم آن باستانی را خیلی زده بودند، این باستانی از چاقوکش‌های ضدجریان امام بود. و نیز شیخ علی لُر و این‌ها را که زدند واقعاً سرجا نشانند آن‌ها را. یعنی آن‌جا دیگر همین‌جا بود که آقایون را تبعید کردند که جریان ختم قائله شهید جاوید داده شد. در واقع زمانی که هیچ‌کس از سردمداران انقلاب در قم نبودند. حالا این گروه ضربت از هرکس هم که پول می‌گرفتند، این‌جا خلاصه غائله را ختم کردند و خطر این‌ها تمام شد.

خلاء دوم را هم باز این‌ها پر کردند. به جهت این‌که سالگرد پانزده خرداد فردا فوئش این بود که یک جلسه‌ای در فیضیه گرفته می‌شد، یک نفر سخنرانی می‌کرد. یک سال هم همین برقی که الان نماینده امام در دبی است سخنرانی کرد، آن زمان لمعه می‌خواند، می‌گفتند این طلبه شرح لمعه است، یک سال هم یک سیدی بود، یک سید تهرانی بود، او یک سخنرانی کرد. گاهی یک متن